

دو فیلم که از تأثیر عمیق آدم‌ها
بر زندگی‌های همدیگر صحبت می‌کنند

فرصتی برای جسورانانه زندگی کردن

احمد محمدتبریزی
روزنامه‌نگار

ردپای عمیق ما بر زندگی همدیگر احساس می‌شود. ما جایی در زندگی به همدیگر برخورد می‌کنیم و بدون اینکه بفهمیم در حال تغییر دادن دنیا‌های همدیگر هستیم. باید چنین اتفاقی را به فال نیک گرفت که فرصت آشنایی‌ها و تغییر کردن‌ها برایمان مهیا می‌شود. در دنیای سینما، فیلم‌های زیادی با موضوع درهم‌آمیختگی سرنوشت آدم‌ها و تأثیراتشان بر همدیگر ساخته شده است. دو فیلم «دست‌نیافتنی‌ها» و «من پیش از تو» دو نمونه از فیلم‌های موفق هستند که به بهترین شکل از تأثیرگذاری افراد بر همدیگر صحبت می‌کنند.



دست‌نیافتنی‌ها Intouchables

نویسنده ثروتمندی به نام فیلیپ در اثر سقوط هنگام چتربازی معلول شده و باید بقیه زندگی‌اش را روی ویلچر بگذراند. او که از گردن به پایین فلج است، شخصیتی خشک و اتوکشیده دارد و به‌خاطر وضع مالی خوبش، توانایی پرداخت پول برای انجام هر کاری را دارد. از جمله استخدام یک پرستار تمام وقت برای خودش. فیلیپ که از طبقات بالایی جامعه است، قوانین و ضوابط خاص خودش را در زندگی دارد. او آدمی سخت‌گیر و افاده‌ای است و گاهی حوصله‌سربر می‌شود که جز غر زدن کار دیگری انجام نمی‌دهد. قطعاً تحمل چنین آدمی سخت خواهد بود ولی وقتی دریس به عنوان پرستارش استخدام می‌شود، همه چیز به‌طور کلی تغییر می‌کند. دریس برخلاف فیلیپ، از خانواده‌ای فقیر آمده که در زندگی‌اش خلاف هم می‌کند. او تصمیمی برای پرستاری از فیلیپ نداشته و فقط برای اینکه به بیمه ثابت کند در جست‌وجوی شغل است به خانه فیلیپ آمده است. در نهایت تعجب، فیلیپ از او خوشش می‌آید و دریس را استخدام می‌کند. از اینجا به بعد زندگی برای هر دو نفر دستخوش تغییرات زیادی می‌شود. دو مرد با طرز فکر و سبک زندگی‌های متفاوت در یک نقطه به هم می‌رسند. با وجود تفاوت‌های بسیار میان این دو نفر، آنها مکمل هم می‌شوند و سعی می‌کنند معنایی متفاوت به زندگی‌های همدیگر ببخشند. فیلیپ، زندگی خدمتکارش دریس را از بوچی و بیهودگی در می‌آورد و او را با مفاهیم مهمی آشنا می‌کند. از آن طرف دریس با حالت‌های شوخ و شنگ

و بی‌خیالی‌اش، موجی نو وارد زندگی کسل‌کننده و خط‌کشی شده فیلیپ می‌کند. برای فیلیپ مهم این است که خدمتکارش برخلاف بقیه، ترجمی نسبت به او ندارد. دریس، خود واقعی‌اش را به فیلیپ نشان می‌دهد و شیفته موقعیت مالی و اجتماعی‌اش نمی‌شود. این صداقت و سادگی برای فیلیپ ارزش بسیاری دارد. دریس، فیلیپ را با نگاه ساده و بی‌آلایش خودش می‌بیند و با همین طرز نگاه نیز سعی دارد برای فیلیپ پرستاری کند. دریس نگاهی انسانی به فیلیپ دارد و دلسوزانه از او پرستاری می‌کند. اینها مسائل مهمی برای فیلیپ هستند که از نگاهش دور نمی‌ماند. هرچه می‌گذرد این دو شخصیت در حال نزدیک شدن به هم هستند. دریس خیلی در قیدوبند قواعد و رعایت آداب و رسوم اجتماعی نیست. همین بی‌خیالی و رهایی‌اش، شوری تازه به آن خانه می‌آورد و این دقیقاً همان چیزی است که فیلیپ به آن نیاز دارد. از آن سمت فیلیپ، دریس را به سمت هنر و کار هنری سوق می‌دهد و او را به فردی قانون‌مدار تبدیل می‌کند. دریس در مرحله جدید زندگی‌اش یاد می‌گیرد با تعهد و مسئولیت بیشتری به زندگی خود و اطرافیانش نگاه کند. دریس زندگی تازه‌اش را مدیون فیلیپ است و اگر آشنایی با او رخ نمی‌داد، هیچ وقت به این حد از رشد و آگاهی نمی‌رسید. آن چیزی که اهمیت این فیلم را بیشتر می‌کند، ساختن آن از یک داستان واقعی است. مخاطبان در پایان در یک نما با شخصیت‌های واقعی فیلم آشنا می‌شوند و درک اینکه چنین داستانی در واقعیت اتفاق افتاده، اثرگذاری فیلم را روی تماشاگر بیشتر می‌کند.

آن چیزی که
اهمیت این
فیلم را بیشتر
می‌کند، ساختن
آن از یک داستان
واقعی است.
مخاطبان در
پایان در یک نما
با شخصیت‌های
واقعی فیلم
آشنا می‌شوند
و درک اینکه
چنین داستانی
در واقعیت اتفاق
افتاده، اثرگذاری
فیلم را روی
تماشاگر بیشتر
می‌کند

من پیش از تو Me before you

سال ۲۰۱۲ رمان «من پیش از تو» به قلم جوجو مویز در امریکا منتشر شد و خیلی سریع در صدر پرفروش‌ترین آثار قرار گرفت و جوایز زیادی را هم برای نویسنده‌اش به ارمغان آورد. کتاب وارد بازار نشر ایران هم شد و خوانندگان ایرانی نیز توجه زیادی به آن نشان دادند. پس از موفقیت‌های کتاب، تتا شاروک، کارگردان زن انگلیسی تصمیم گرفت فیلمی با اقتباس از کتاب بسازد. پس خیلی معطل نکرد و با همکاری مویز در سال ۲۰۱۶ فیلم «من پیش از تو» را کارگردانی کرد. مویز فیلمنامه را نوشت و به همین خاطر ویژگی و نکات اصلی رمان حفظ شد. ویل به خاطر تصادفی که داشته، دو سالی است که روی ویلچر می‌نشیند. او تا قبل از تصادف، جوانی فعال و عاشق زندگی بوده و حالا که از گردن به پایین فلج شده، تمام امیدش به زندگی نیز رنگ باخته است. او راه و رسم لذت بردن از زندگی را می‌داند اما فکر می‌کند دیگر توانی برای انجام آن ندارد. در همین احوالات پرستاری به نام لویی‌زا وارد زندگی ویل می‌شود که علی‌رغم داشتن سلامتی، نمی‌داند چطور باید از زندگی‌اش لذت ببرد. پس از آشنایی‌های اولیه این دو شخص، اندیشه‌های متضاد بین‌شان شکل می‌گیرد و در ابتدا فضایی مأیوس‌کننده رقم می‌خورد. ویل که ناامیدی در او موج می‌زند و هر لحظه انتظار مرگ را می‌کشد و حتی برای فرا رسیدن زودتر مرگ اقداماتی انجام داده، لویی‌زا را شخصی می‌بیند که می‌تواند امید و هیجان را به زندگی‌اش بیاورد. از آن طرف لو، با دیدن هوش و روحیه جست‌وجوگر ویل، کم‌کم یاد می‌گیرد تا با عشق و شادی بر سرخورده‌گی‌هایش غلبه کند. ویل مصرانه خواهان این است که لو از زندگی لذت ببرد. او که تا قبل از تصادف، شخصیتی ماجراجو داشته، می‌خواهد جسارت بهتر زندگی کردن را به لویی‌زا بدهد. ویل برای اینکه لویی‌زا را متوجه نعمت بزرگی به نام زندگی کند، به او می‌گوید: «تو فقط یک بار زندگی می‌کنی، پس جسورانه زندگی کن.» با وجود اینکه ویل، مرگی خودخواسته را انتخاب می‌کند ولی چشم‌انداز تازه‌ای به لویی‌زا برای زندگی بهتر می‌دهد. لویی‌زا جسارت تجربه کردن پیدا می‌کند و دنبال کشف زیبایی‌های جهان می‌رود. هرچند ویل، جوانی با بدن معلول بود ولی با طرز فکر و اندیشه‌اش توانست انقلابی بزرگ در وجود لویی‌زا ایجاد کند، انقلابی پرمعنا که جان مشتاق لویی‌زا را پر از تمای بهتر زندگی کردن و زیباتر دیدن جهان کرد.

